

مرحوم مجاهد ادله گروه دوم (وضع عام؛ موضوع له خاص) را چنین بر می شمرد.

«و للآخرين وجوه أيضا الأول: أنها لو كانت موضوعة للمفاهيم الكلية لكانت من المجازات التي لا حقيقة لها لعدم استعمالها في تلك المفاهيم بل قد يدعى عدم صحة الاستعمال فيها و التالي باطل أما لامتناع المجاز بلا حقيقة كما عليه بعض أو لندوره في الغاية فلا يلحق المشكوك فيه به فتأمل»

دلایل گروه دوم:

(۱) اگر «وضع عام؛ موضوع له عام» باشد ولی مستعمل فيه خاص باشد لازم می آید، استعمال این الفاظ در معنای خاص مجاز (استعمال در غیر موضوع له) است. و لذا همیشه این الفاظ در معنای مجازی استعمال می شوند. و استعمال آنها در معنای حقیقی - چنانکه گفته اند - غلط است.
ان قلت: مجاز بلا حقیقت چه اشکالی دارد؟
قلنا: گروهی آن را محال می دانند و گروهی هم آن را نادر می دانند و لذا نمی توان مشکوک (ما نحن فيه، که نمی دانیم) وضع در آن به چه شکلی است) را بر نادر حمل کرد.
ما می گوئیم:

- (۱) توجه داشته باشیم که این اشکال بر امثال مرحوم آخوند وارد نیست چراکه ایشان - چنانکه خواهیم آورد - مستعمل فيه را عام می دانند. پس اگر کسی موضوع له را «عام» و مستعمل فيه را «خاص» بدانند، این اشکال را نیز باید پاسخ گوید.
- (۲) کسانی که در این الفاظ قائل به «وضع عام؛ موضوع له عام؛ مستعمل فيه خاص» هستند، بر مدعای خویش دلیلی اقامه کرده اند و لذا شک ندارند تا «حمل بر مشکوک» مطرح شود.
- (۳) استحاله «مجاز در جایی که استعمال در معنای حقیقی ممکن نباشد» امری مسلم نیست و می توان به آن ملتزم شد. توجه شود که «مجاز یعنی استعمال در غیر موضوع له» و این امر احتیاج به معنای «موضوع لهی» دارد - که موجود است - ولی «استعمال در غیر موضوع له» وابسته به «استعمال در موضوع له» نیست.
- (۴) تمام این امور در صورتی است که به کارگیری معنای حرفی و امثال آنها را از نوع «استعمال لفظ در معنی» بدانیم و الا اگر گفتیم «وضع و موضوع له در این الفاظ به هر نوع که باشد، فرقی نمی کند چراکه این الفاظ استعمال نمی شوند بلکه علائم هستند و یا ایجاد می باشند» دیگر اشکال وارد نیست.

❖

«الثاني: أنه قد شاع استعمالها في الجزئيات فيجب أن تكون حقيقة فيها لأن الأصل فيما كثر الاستعمال فيه أن يكون

معنى حقيقياً»

(۲) استعمال الفاظ مذکور در مصادیق شایع است و چون استعمال شایع باید از نوع استعمال حقیقی باشد، در نتیجه این استعمالات باید حقیقی باشد.



ما می گوئیم :

(۱) استعمال در مصادیق را نباید به معنای «استعمال در یک شیء» دانست. بلکه «من» یک بار در «من بصره»، یکبار در «من تهران» و بار دیگر در «من نجف» استعمال شده است.

(۲) اینکه اطراد از علائم حقیقت باشد، محلّ بحث است.

«الثالث : أنها لو كانت موضوعة للمفاهيم الكلية لكانت هي المتبادرة عند الإطلاق و لتوقف فهم الجزئيات على

القرينة كما هو شأن المجاز و التالي باطل لأننا كثيرا ما نفهم الشخص المشار إليه من لفظة هذا و متكلم خاص من لفظة أنا مع

عدم خطور المفهوم الكلي بالبال و فيه نظر.»

(۳) اگر موضوع له در این الفاظ «معنای کلی» بود، همان معنی در صورتی که قرینه ای نبود، متبادر می شد و خطور معنای

جزئی محتاج قرینه بود در حالیکه چنین نیست.

مرحوم مجاهد این دلیل را نمی پذیرد.

ما می گوئیم:

بر خلاف نظر سید مجاهد، این استدلال از قوت برخوردار است.

✱

«الرابع : أن الكلى نكرة و المضمرة و الموصولات و أسماء الإشارة من المعارف فلا يجوز أن تكون موضوعة

للمفهوم الكلى و فيه نظر»

(۴) مفاهیم کلی، نکره هستند در حالیکه ضمائر و موصولات و اسماء اشاره معرفه هستند.

مرحوم مجاهد این دلیل را نمی پذیرد.

ما می گوئیم:

نکره و معرفه در اینجا، نکره و معرفه «لفظی» است. چنانکه در اسماء اجناس به آن اشاره شده است و الا «هو» و یا «الذی» به

معنای معرفه معنوی نیستند. پس معرفه بودن اینها - و همچنین أنا و أنت - از قرائن کلامی شناخته می شوند.

